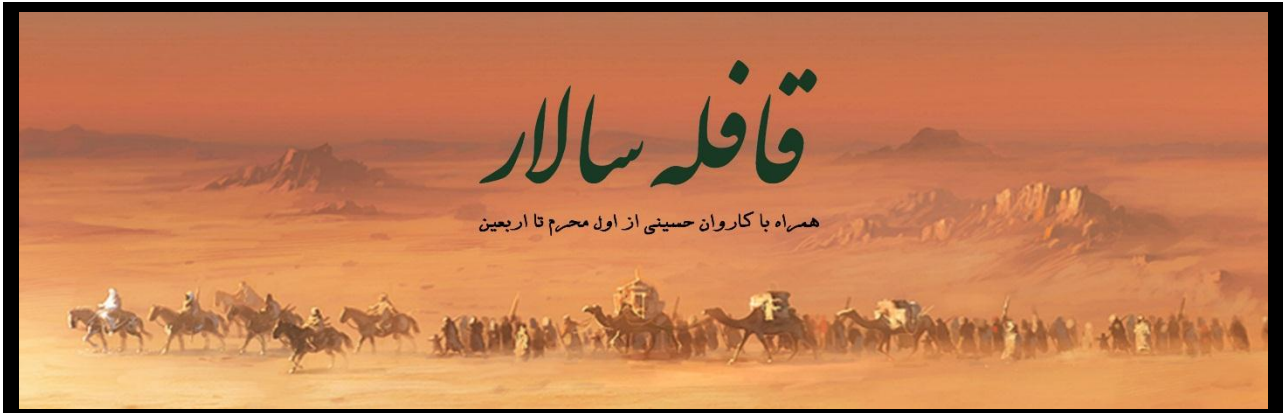


# قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



## ششم محرم

روز از پس روز گذشت و هر روز، سربازان جهل و تعصب و فریب و طغیان،  
به گسیل آمدند تا عده‌ی خود را به هزاران رسانند و نسل آل محمد را ریشه کن کنند.  
و او مانده بود و هفتاد دو یاور. هفتاد دو همراه. هفتاد دو همدم.  
بلبل خرما در آسمان چرخید و آواز تنهایی آل الله را سرود،  
با خروج قافله سالار از خیمه، پرنده پرواز کنان سوی او پرکشید و بر ریمان خیمه نشست.  
قافله سالار نگاهی به پرنده کرد و تبسم نمود، اسلم بن عمرو را صدا زد.  
گفت: می‌خواهم نامه بنویسم.  
اسلم رفت، و با قلم و تکه‌ای از پوست آهو آمد و در کنار قافله سالار نشست.  
او گفت و اسلم بن عمرو نوشت.  
گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.  
مِنَ الحُسَیْنِ بِنِ عَلِیِّ اِلَى مُحَمَّدِ بِنِ عَلِیٍّ.  
اَمَّا بَعْدُ، فَكَانَ الدُّنْیَا لَمْ تَكُنْ وَ كَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ. وَ السَّلَامُ.  
«به نام خدای بخشنده مهربان.»  
«از حسین بن علی، به محمد بن علی.»  
«اما بعد، گویی دنیایی وجود نداشته، همانگونه که آخرت همیشگی است والسلام.»

مجتبی فرآورده